

فصلنامه مطالعات زبان و ترجمه (دانشکده ادبیات و علوم انسانی)، علمی - پژوهشی، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۵

کاربرد صافی فرهنگی در ترجمه اصطلاحات:

موردپژوهی ترجمه انگلیسی بچه‌های قالیباخانه مرادی کرمانی

مریم معین‌درباری (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)

m.moeen56@yahoo.com

شهلا شریفی (دانشیار زبان‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، نویسنده مسوول)

sh-sharifi@ferdowsi.um.ac.ir

علیرضا خان‌جان (دکترای زبان‌شناسی، مترجم رسمی قوه قضائیه و مدرس مدعو دانشگاه جامع علمی-کاربردی، تهران، ایران)

alirezakhanjan@gmail.com

چکیده

هدف از پژوهش حاضر ارزیابی انتقادی نحوه کاربرد صافی فرهنگی در ترجمه انگلیسی کریس لیر و سهیلا سحابی (۲۰۰۰) از کتاب *بچه‌های قالیباخانه* هوشنگ مرادی کرمانی (۱۳۹۰/۱۳۵۹) و به‌طور مشخص، داستان «رضو، اسدو، خجیجه» است. این مقاله به‌طور خاص ترجمه «اصطلاحات» را به‌عنوان یکی از عناصر زبانی فرهنگ‌وابسته مد نظر خواهد داشت. بدین منظور، الگوی «تحلیل انتقادی ترجمه» (خان‌جان، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲) که در اساس بر بینان نظری زبان‌شناسی سازگانی-نقش‌گرا (هلیدی، ۱۹۹۴، ۲۰۰۴) استوار می‌باشد، به‌عنوان چارچوب تحلیلی تحقیق انتخاب گردیده است. الگوی مذکور به‌طور توأمان تحلیل عوامل درون‌زا (درون‌متنی) و برون‌زا (یعنی مؤلفه‌های اجتماعی و فرامتنی) را مورد توجه قرار می‌دهد و در این مسیر، هم به محصول ترجمه نظر دارد و هم به فرآیند ترجمه. ضمن ملاحظه دو فرض بنیادین «ترجمه به‌مثابه بافت‌آفرینی مجدد» و «ترجمه به‌مثابه تصفیه» که در الگوی تحلیل انتقادی ترجمه مد نظر بوده‌اند، پژوهش حاضر بر آن است تا نشان دهد نحوه کاربرد صافی فرهنگی از سوی مترجمان اثر به چه میزان با ویژگی‌های بافتی در نظام مقصد تناسب داشته است. یافته‌های تحقیق مبین آن است که اتخاذ راهکارهای «معادل‌سازی توصیفی» (ایجاد معادل‌های یک‌سویه) و «معادل‌یابی فرهنگی» (یافتن معادل‌های طبیعی یا دوسویه) که به‌ترتیب بیشترین بسامد وقوع را داشته‌اند، عموماً نیل به تعادل نقشی نسبی را در پی داشته است هرچند انتخاب رویکرد سلبی در مواجهه با اصطلاحاتی که مبین حد غایبی فرهنگ-وابستگی بوده‌اند کیفیت نهایی متن مقصد را از

حیث بار فرهنگ بومی و روستایی مورد نظر در متن مبدأ تا حدودی تحت الشعاع قرار داده است.

کلیدواژه‌ها: تحلیل انتقادی ترجمه، صافی فرهنگی، ترجمه اصطلاحات، هوشنگ مرادی کرمانی، بچه‌های قالیباخانه

۱. مقدمه

بچه‌های قالیباخانه هوشنگ مرادی کرمانی (۱۳۷۹/۱۳۵۹) از حیث تنوع مؤلفه‌های سیاق سخن^۱ (یعنی ارتباط پارامترهای بافت موقعیتی با پارامترهای متنی) و نیز از نظر غنای عناصر فرهنگی مربوط به محیط روستائی و سنتی ایرانی و همچنین کاربرد عناصر برخاسته از هنجارهای مذهبی و عرفی ناظر بر جامعه پیش از تجدد ایران انتخاب خوبی برای آزمون الگوهای نقد ترجمه به نظر می‌رسد. مرادی کرمانی از معدود نویسندگان معاصر ایرانی است که آثارش با اقبال چشمگیری در سطح بین‌المللی مواجه شده است و اتفاقاً موج جوایز ریز و درشتی که در یکی دو دهه اخیر نصیب این نویسنده صاحب قلم و صاحب‌درد ایرانی گردیده است از همین کتاب و با ترجمه مورد بررسی در تحقیق حاضر به راه افتاد. از این رو، طبیعتاً کنجکاو و بجایی خواهد بود اگر این پرسش مطرح گردد که آیا اساساً مترجمان اثر توانسته‌اند به‌طور نسبی ویژگی‌های بافتی، بومی و فرهنگی بچه‌های قالیباخانه و به‌طور مشخص، داستان «رضو، اسدو، خجیجه» را در متن مقصد بازآفرینی نمایند یا خیر. آنجایی که پاسخ مثبت است، طبعاً پرسش دومی نیز مطرح خواهد شد که چگونه (تا پاسخ احتمالی چراغ راه مترجمان بعدی و مخصوصاً مترجمان نوخاسته و جوان ایرانی باشد در مسیری که در پیش گرفته‌اند) و آنجایی که پاسخ منفی است، این بار این پرسش مطرح خواهد شد که چرا (و این چرا می‌تواند روشن‌گر کاستی‌هایی باشد که عموماً در جریان ترجمه آثاری با بار فرهنگی بالا بروز می‌کند). مقاله حاضر به‌طور مشخص و به اقتضای رعایت اختصار مورد انتظار از یک مقاله علمی، حوزه بررسی خود را به ترجمه اصطلاحات محدود می‌کند؛ مقوله‌ای که به دفعات از سوی نویسنده به خدمت گرفته شده و در غنای فرهنگی اثر تأثیر گذاشته است. در معنی‌شناسی، اصطلاح^۲ بنا

1. Discourse register

2. Idiom

به تعریف عبارتی است که مفهومی حاصل جمع مفهومی واحدهای تشکیل دهنده اش نباشد مثل «سبیل کسی را چرب کردن» (صفوی، ۱۳۸۴، ص. ۴۳).

«رضو، اسدو، خجیجه» سرگذشت کودکانی است که به خاطر اوضاع نابسامان خانواده مجبور می‌شوند در سنین بسیار پایین به قالیباخانه‌ها بروند و در بدترین شرایط تن به کار دهند. داستان به چندین دهه قبل برمی‌گردد و در روستای دورافتاده‌ای در استان کرمان روی می‌دهد. در قالیباخانه مورد نظر در داستان آدم‌های زیادی مشغول به کار هستند اما کودکان بیشتر به چشم می‌آیند و نقش پررنگ‌تری دارند. در این میان، پسرک پنج‌شش ساله‌ای به نام رضو هست که از قبل از آنکه به دنیا آمده باشد، توسط اوستا، مالک قالیباخانه، خریداری شده است. اوستا مردی بد اخلاق و بی‌رحم است. ماجرا از آنجایی شروع می‌شود که رضو پس از چیدن مخفیانه انار از حیاط قالیباخانه به شدت توسط اوستا تنبیه می‌شود. اسدو، نقشه‌خوان جوان کارگاه مداخله می‌کند که به درگیری با اوستا منتهی می‌شود و اوستا او را از قالیباخانه اخراج می‌کند. اسدو همسری آبستن به نام خجیجه دارد. او نیز از زمانی که دختر بچه‌ای سه‌چهار ساله بوده هر روز پای دار قالی نشسته و این کار طاقت‌فرسا اندام او را در عنفوان جوانی از تناسب انداخته و مشکلات استخوانی حادی را برایش به ارمغان آورده است. فقر و بیچارگی عرصه را بر اسدو سخت می‌کند و او و همسرش علی‌رغم میل باطنی وادار می‌شوند چندین بار برای برگشتن به سر کار تلاش کنند اما هر بار اوستا مجدداً آن‌ها را از قالیباخانه بیرون می‌اندازد. سرانجام، اسدو با فروش فرش زیر پایش پول لازم را برای زایمان خجیجه تهیه می‌کند تا امید به خانه بازگردد. در روز زایمان، ماما تلاش زیادی به خرج می‌دهد اما خجیجه به علت مشکلات استخوانی قادر به وضع حمل نمی‌شود و سر زایمان از دنیا می‌رود تا تراژدی داستان به اوج برسد.

۲. پیشینه پژوهش

با وجود آنکه آثار هوشنگ مرادی کرمانی از سال‌ها قبل به زبانهای دیگر ترجمه می‌شده است، اما تا دو سه سال اخیر این ترجمه‌ها مورد بررسی قرار نگرفته بود. از سال ۲۰۱۱ تا سال جاری، مجموعاً چهار کار پژوهشی با موضوع ترجمه آثار مرادی کرمانی منتشر گردیده است.

پیرنجم‌الدین و رضانی (۲۰۱۱) در چارچوب دیدگاه‌های بیکر (۱۹۹۲) و ونوتی (۱۹۹۵) به بررسی ترجمه انگلیسی اصطلاحات در داستان خمیره پرداخته‌اند. یافته‌های مقاله مبین آن است که در ترجمه یادشده تمامی روش‌های پیشنهادی بیکر مشتمل بر ترجمه اصطلاحی، دگرنویسی^۱، ترجمه لفظ‌گرا و حذف مورد استفاده بوده‌اند و بعضاً ترکیبی از این روش‌ها نیز به‌کار گرفته شده است اما متداول‌ترین روش دگرنویسی بوده است. آن‌ها همچنین به این نتیجه کلی رسیده‌اند که انتخاب روش‌های ترجمه فوق در راستای راهبرد غالب مترجم یعنی «بومی‌سازی» بوده‌اند. پژوهش پیرنجم‌الدین و رضانی بر مبنای داده‌های خارج از بافت بوده است و از آنجایی که تصور تحلیل عناصر فرهنگی بدون ملاحظه عوامل بافتی به سهولت میسر نیست، در تحقیق یادشده شاهد ارزیابی دقیقی راجع به میزان تناسب روش‌های ترجمه مختلف با ویژگی‌های بافتی اثر نبوده‌ایم.

اطهاری نیک‌عزم و بلوکات (۱۳۹۲) ترجمه فرانسسه داستان مهمان مامان را از بُعد انتقال عناصر فرهنگی بررسی نموده‌اند. این دو در پژوهش خود در چارچوب نظریه «معنی‌شناسی زاویه دید» پیر ایو راکا به مطالعه ترجمه‌پذیری نشانه‌های فرهنگی و معنای تلویحی واژه‌ها پرداخته‌اند. مقاله یادشده پنج موضوع را مورد توجه قرار می‌دهد: اسامی خاص و ملیت شخصیت‌ها، واژگانی که به‌طور مستقیم با فرهنگ ایرانی سروکار دارند و برای جامعه فرانسوی‌زبان ناشناخته‌اند، نام غذاها، اشاراتی به آداب و رسوم ایرانیان، و در نهایت، اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها. مطابق یافته‌های مقاله، مترجم برای رسیدن به «معنی‌شناسی زاویه دید» به تناوب از راهبرد انتخاب معادلی نزدیک بهره برده است و در صورت فقدان چنین معادل‌هایی، حفظ عنصر واژگانی را در ترجمه مد نظر قرار داده است. مترجم بعضاً متوسل به توضیح و یا واژه فارسی را با ترجمه فرانسسه در پانویس مقابله نموده است. ارزیابی نهایی مقاله این بوده است که مترجم در انتقال زاویه دید و معانی ضمنی چندان موفق نبوده زیرا بیشتر از راهکار توضیح میان‌متنی استفاده کرده و به‌ندرت از ارائه توضیح در پانویس (که به‌زعم نویسندگان راهبرد مناسب‌تری است) بهره جسته است. مطابق این ارزیابی، مترجم در انعکاس اسامی خاص مؤلفه معنایی «احترام» را از میان برده و در مورد اصطلاحات نیز برخی را

به صورت لفظ‌گرا ترجمه کرده که این هر دو از نقطه نظر تأثیر مشابه بر نارسایی‌های ترجمه دامن زده است.

علوی و زینالی (۱۳۹۳) نیز با بررسی ترجمه فرانسه داستان *مهمان مامان*، چگونگی برگردان گفتار تعارف‌آمیز را با تأکید بر نظریه‌های ژرژ مونن مطالعه می‌کنند و تأثیر شناخت عوامل فرازبانی در ترجمه‌پذیری اثر، انتقال فرهنگی ناشی از ترجمه و رفتار مترجم با پیچیدگی‌های زبانی و معنایی را به بحث می‌گذارند. یافته‌های آن‌ها مبین آن است که مترجم نخست در پی دستیابی به معنای اصلی بوده اما داستان در ضمن سادگی، پیچیدگی دارد و گاهی معنای متن در لایه‌های درهم‌تنیده گفتار تعارف‌آمیز پنهان و مهار آن برای مترجم غیرممکن می‌شود. از این رو، مترجم به معادل‌یابی مفهومی روی آورده است اما متأسفانه بستر زمانی و مکانی را نادیده انگاشته و نتیجه کار ترجمه‌ای مشابه متون درباری سده‌های قبل شده است. علاوه بر این، در مواردی که اختلاف فرهنگی فاحشی وجود داشته، مترجم عمدتاً به راهبرد «توضیح» متوسل شده است و گاهی نیز به معادل‌یابی موقعیتی روی آورده است تا ابعاد کاربردشناختی مسئله را منتقل سازد.

اشراق (۲۰۱۴) نیز در چارچوب دوگانی بومی‌سازی و بیگانه‌سازی و نوتی (۱۹۹۲) با ملاحظه طبقه‌بندی پنج‌گانه نیومارک (۱۹۸۸) از عناصر فرهنگی دست به تحلیل ترجمه این عناصر در داستان *نخل زده* است. از نظر اشراق، بعضی از واژه‌ها و عبارات تنها خاص یک فرهنگ بخصوص هستند و ترجمه آن‌ها به زبان دیگر تقریباً غیرممکن می‌نماید. مؤلف مقاله به دنبال آن است که دریابد نقش مترجم در ترجمه واژگان فرهنگی چیست؛ مترجمان داستان از چه روش‌هایی بهره برده‌اند؛ چه مشکلاتی در ترجمه عناصر فرهنگ‌ویژه در ادبیات کودکان امکان وقوع دارند؛ و آیا در ترجمه داستان *نخل*، مترجمان اثر به صورت نظام‌مند راهبردهای ترجمانی را به خدمت گرفته‌اند یا به صورت موردی؟ مطابق یافته‌های تحقیق، از آنجایی که در داستان *نخل دامنه* وسیعی از اقلام فرهنگی به کار رفته است، مترجمان اثر ناگزیر از اتخاذ شیوه‌های متعددی برای کم‌نمودن فاصله فرهنگی بوده‌اند (از جمله انتقال^۱، معادل‌یابی فرهنگی،

خشتی‌سازی، دگرنویسی^۱، برگردان واژه‌به‌واژه^۲ و روش ترکیبی^۳. مطابق نتایج تحقیق، مترجمان اثر عموماً سعی در اتخاذ راهبرد «بومی‌سازی» داشته‌اند و همزمان تلاش نموده‌اند تا فرهنگ ایرانی را همچنان در بدنه داستان حفظ کنند. اشراق در نهایت با این استدلال که یکی از اهداف ترجمه ادبیات کودک آشنایی با سایر فرهنگ‌ها است، روش بومی‌سازی را که عمدتاً از سوی مترجمان مورد نظر به کار گرفته شده است، برای ترجمه ادبیاتی از این دست چندان مناسب تلقی نمی‌کند.

۳. روش پژوهش

مطابق نقشه هولمز (۱۹۸۸، ۲۰۰۴)، تحقیق حاضر از حیث نوع در شاخه «کاربردی» مطالعات ترجمه و در زیرشاخه «ارزیابی ترجمه» قرار می‌گیرد. روش تحقیق بنا به ماهیت نقد ترجمه اساساً کیفی و گذشته‌نگر بوده و مبتنی بر تمام‌شماری است. ضمناً به شیوه معمول در الگوی «تحلیل انتقادی ترجمه»، برای تقطیع متن مورد بررسی از روش «تحلیل رویداد» پیشنهادی ون‌دایک (۱۹۸۲) استفاده شده است.

۴. چارچوب نظری پژوهش: الگوی «تحلیل انتقادی ترجمه»

الگوی «تحلیل انتقادی ترجمه»^۴ (خان‌جان، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲) در حقیقت تلاشی است در واکنش به الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه هاووس (۱۹۹۷، ۲۰۰۹) که ضمن حفظ چارچوب نقش‌گرای الگوی یادشده، ابزارهای تحلیلی تازه‌ای بدان می‌افزاید تا زمینه تحلیل ایدئولوژی را در نقد ترجمه فراهم آورد و سطوح خرد تحلیل متنی‌زبانی را تا سطوح کلان تحلیل اجتماعی-فرهنگی-تاریخی گسترش دهد. این الگو که ترجمه را بر مبنای مفهوم «تصفیه» بازتعریف می‌کند، در اساس بر مبنای نظریه زبان‌شناسی سازگانی-نقش‌گرای هلیدی (۱۹۷۸، ۱۹۸۵، ۱۹۹۴، ۲۰۰۴) استوار است. در الگوی مذکور، ترجمه بنا به تعریف عبارت است از «فرآیند عبور یک رویداد ارتباطی متعلق به نظام زبانی-فرهنگی مبدأ از صافی زبان و، در صورت نیاز،

-
1. Paraphrase
 2. Gloss
 3. Couplet procedure
 4. Critical Translation Analysis (CTA)

صافی‌های فرهنگ و ایدئولوژی در نظام زبانی - فرهنگی مقصد» (خان‌جان، ۱۳۹۱، ص. ۲۶).
تعریف فوق مبتنی بر ملاحظه دو فرض بنیادین است: فرض «ترجمه به‌مثابه بافت‌آفرینی مجدد»^۱ و فرض «ترجمه به‌مثابه تصفیه»^۲. در تحلیل انتقادی ترجمه، معیار «تعادل» سلباً یا (نقیماً یا اثباتاً) در کانون توجه تحلیلگر/ منتقد ترجمه قرار می‌گیرد اما معیار مکمل «بینامتنیت»^۳ (که مستلزم ملاحظه پارامتر «زمان» و انجام تحلیل‌های تاریخی است) نیز به‌موازات آن به‌خدمت گرفته می‌شود. شرط اساسی برقراری تعادل آن است که ترجمه در نظام مقصد واجد نقشی معادل نقش رویداد مبدأ (مشمول بر معانی سه‌گانه اندیشگانی، بینافردی و متنی^۴) باشد یعنی همان کاری را در نظام مقصد بکند که رویداد زبانی مبدأ در نظام مبدأ کرده است.

به‌طور کلی، الگوی تحلیل انتقادی ترجمه (همچون سایر الگوهای مبتنی بر تحلیل سیاق) بر این ایده بنیادین شکل گرفته است که «متن» و «بافت موقعیتی» را نمی‌توان از یکدیگر جدا کرد بلکه به‌گفته هلیدی، «بافتی که متن در آن جاری می‌شود، از طریق روابط نظام‌مند بین محیط اجتماعی و سازمان نقشی زبان در متن تجلی پیدا می‌کند» (هلیدی، ۱۹۸۹، ص. ۱۱). بنابراین، متن را می‌باید با ارجاع به بافت موقعیتی ناظر بر آن تحلیل کرد و این مستلزم آن است که بتوان بافت موقعیتی را به مؤلفه‌های قابل تحلیل تجزیه کرد. برای انجام این کار، الگوی تحلیل انتقادی ترجمه نیز به‌مانند سایر الگوهای مبتنی بر سیاق (از جمله کار هاووس، ۱۹۹۷) از روش «تحلیل سیاق»^۵ هلیدی بهره می‌گیرد. هلیدی مفهوم سیاق را به‌شرح زیر به مؤلفه‌های سه‌گانه «دامنه»، «منش» و «شیوه»^۶ گفتمان تجزیه می‌کند: «دامنه سخن» (موضوع گفتمان)، «منش (یا عاملان) سخن» (مشمول بر مشارکین گفتمان و روابط بین آن‌ها) و «شیوه سخن» (مجرای ارتباط) (هلیدی، مکینتاش و استریونس، ۱۹۶۴ به‌نقل از هلیدی، ۱۹۷۸، ص. ۶۲ و ۱۲۵). هلیدی متعاقباً در صورت‌بندی دیگری دامنه گفتمان را به‌عنوان «نوع عمل اجتماعی»، منش گفتمان را مشتمل بر «روابط نقشی مشارکین رویداد ارتباطی» و شیوه گفتمان را به‌عنوان «سازماندهی نمادین»

1. Translation as recontextualisation
2. Translating as filtering
3. Intertextuality
4. Ideational/interpersonal/textual meanings
5. Register Analysis
6. Field, tenor & mode of discourse

گفتمان قلمداد می‌کند (هلیدی، ۱۹۷۸، ص. ۳۵ و ۶۲). این سه مفهوم به ترتیب به معانی سه‌گانه اندیشگانی، بینافردی و متنی زبان ارتباط می‌یابند (هلیدی، ۱۹۷۸، ص. ۱۲۵). در رویکرد هاوس، «دامنه گفتمان» اشاره به سوژه گفتمان و نوع و ماهیت عمل اجتماعی دارد و ویژگی‌های خاص عناصر واژگانی را تحت پوشش قرار می‌دهد؛ «منش گفتمان» دربرگیرنده «خاستگاه و پایگاه زبانی، جغرافیایی و اجتماعی گوینده و نیز مواضع فکری و عاطفی» (یعنی دیدگاه شخصی) اوست و در ضمن، بازتاب نگرش اجتماعی و کاربرد سبک‌های زبانی متفاوت (رسمی، غیررسمی و ...) است؛ و در نهایت، «شیوه گفتمان» به‌طور توأمان هم به «مجرای» ارتباط (گفتاری یا نوشتاری) ارتباط می‌یابد و هم به میزان مشارکت بالقوه یا بالفعل مجاز بین گوینده و مخاطب (مونولوگ، دیالوگ و ...) مربوط می‌شود (هاوس، ۱۹۹۷: ۱۰۸؛ هاوس، ۲۰۰۹، ص. ۳۵).

سیاق سخن، آن‌گونه که در الگوی «تحلیل انتقادی ترجمه» مورد نظر است، ضمن اقتباس موارد فوق از هلیدی و هاوس، ملاحظات دیگری را نیز شایان توجه می‌داند. منش گفتمان در این الگو صرفاً عوامل مربوط به «کاربرد» زبان را در بر نمی‌گیرد بلکه متغیرهای مربوط به «کاربر» زبان همچون «گونه زبانی فردی»^۱ و «گوش (جغرافیایی، شغلی و اجتماعی) را نیز پوشش می‌دهد. منش گفتمان علاوه بر آنکه طبق نظریه کلاسیک سیاق در نظام‌های «وجه»^۲ (خبری، پرسشی، امری) و «وجهیت»^۳ (افعال و قیده‌های وجه‌نما همچون «باید»، «شاید»، «احتمالاً»، «قطعاً» و ...) تجلی پیدا می‌کند، مشتمل بر هر نوع «عنصر واژگانی ارزش‌گذارانه» از قبیل صفات و قیده‌هایی همچون «زیبا» یا «از روی ناامیدی» نیز خواهد بود؛ ضمن آنکه «صورت‌های خطابی» (با اقتباس از مارکو، ۲۰۰۰) و «عناوین» و «القاب» نیز می‌توانند مبین منش گفتمان باشند.

و اما شیوه گفتمان نوعاً در «نظام مبتدا-خبری»، «ساخت اطلاعاتی» و «عناصر انسجامی» تجلی می‌یابد (ماندی، ۲۰۰۸، ص. ۹۱). همچنین کاربرد «ساختارهای موازی»^۴ می‌تواند مبین

-
1. Idiolect
 2. Mood
 3. Modality
 4. Modal verbs or adverbs
 5. Parallelesim of structures

شیوه گفتمان باشد (هاوس، ۱۹۹۷، ص. ۴۴-۴۵). در الگوی تحلیل انتقادی ترجمه، «عناصر پیرامنی»^۱ (همچون تصاویر، عکس‌ها، طرح‌های گرافیکی، نوع و رنگ و اندازه قلم، شکل صفحه‌آرایی، علائم سجاوندی و نظایر آنها) نیز به شیوه گفتمان متناسب گردیده و در تحقق معنای متنی دخیل دانسته شده‌اند.

گفتیم که در «تحلیل انتقادی ترجمه»، تحلیل‌گر سلباً یا ایجاباً با مسئله تعادل ترجمه‌ای برخورد می‌کند. این سخن بدان معنی است که وی بدو به دنبال پاسخ این پرسش است که آیا رابطه تعادلی برقرار شده است یا خیر. پاسخ مثبت متعاقباً «چگونگی» برقراری رابطه تعادلی را به پرسش می‌کشد و پاسخ منفی، «چرایی» عدم تحقق تعادل را مطرح خواهد ساخت. بدین ترتیب، نقد ترجمه مستلزم غور و تفحص در «چیستی»، «چگونگی» و «چرایی» ترجمه است و این میسر نخواهد بود مگر با افزودن معیار در زمانی «بینامتنیت» (عامل زمان) به معیار هم‌زمانی «تعادل». نقد ترجمه، بدین معنا، مستلزم تحلیل‌های مقابله‌ای است اما «تحلیل انتقادی ترجمه» مقابله را به مقایسه صرفاً متنی تقلیل نمی‌دهد بلکه آن را مشتمل بر مقابله دو نظام زبانی و به‌طریق اولی، دو نظام فرهنگی تلقی می‌کند.

«تحلیل انتقادی ترجمه» هدف خود را در وهله نخست انجام تحلیل‌های اجتماعی می‌داند و تحلیل‌های زبانی را صرفاً پیش‌نیاز نیل به این هدف به شمار می‌آورد و در عین حال، هیچ‌یک از این دو را از نظر زمانی بر دیگری مقدم نمی‌داند. بر اساس این الگو، تحلیل عوامل درون‌زا عمدتاً مستلزم بررسی میزان نیل به تعادل ترجمه‌ای است اما تحلیل عوامل برون‌زا (از جمله مؤلفه‌های فرهنگی و ایدئولوژیکی) نیازمند تحلیل‌های بینامتنی خواهد بود؛ زیرا فرهنگ و ایدئولوژی پدیده‌هایی خلق‌الساعه نیستند بلکه شکل‌گیری آنها به‌مرور زمان صورت می‌گیرد. از این رو، «تحلیل انتقادی ترجمه» در مقام نظر و به‌صورت توأمان خود را «محصول‌مدار/ فرآیندمدار» می‌خواند بی‌آنکه یکی را بر دیگری مرجح بداند و در مقام عمل نیز نقطه عزیمت تحلیل را محصول (متن) ترجمه تلقی می‌کند اما در جای‌جای تحلیل متنی از فرآیندهای دخیل در تولید، دریافت، تأویل و تأثیر متون ترجمه‌شده اعم از فرآیندهای روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، مردم‌شناختی، فرهنگی و ... غافل نمی‌ماند.

«تحلیل انتقادی ترجمه» ضمن نقد برداشت هاووس از مفهوم «نقش منحصر بفرد متن»^۱، بر این باور نظری پای می‌فشارد که اساساً نمی‌توان در همه انواع و همه نمونه‌های متون نقشی منحصر بفرد، یگانه و یگانه را شناسایی نمود و به تبع آن، انتظار تنها یک نوع ترجمه را داشت. از این رو، الگوی مذکور در عوض مقابله «نماهای نقشی»^۲ متون مبدأ و مقصد از مقابله نماهای نقشی «رویدادهای ارتباطی»^۳ (خرده‌متن‌های) موازی در متون مبدأ و مقصد استفاده می‌کند. از این رو، «نقش متنی منحصر بفرد» در الگوی تحلیل انتقادی ترجمه جای خود را به «نقش (های) رویداد ارتباطی» داده است. این جایگزینی قضاوت درباره نقش را از سطح کلان متن به سطح خرد و قابل تحلیل «رویداد ارتباطی» انتقال داده و در ضمن نشان می‌دهد که در هر بافت موقعیتی (یا در هر رویداد ارتباطی) معین الزاماً تنها یک نقش کارکردی موضوعیت ندارد و ای بسا در یک رویداد واحد بتوان شاهد بیش از یک نقش (مثلاً دو یا چند کنش گفتاری) بود.

با تعدیل واحد تحلیل ترجمه از متن به رویدادهای ارتباطی سازنده متن، می‌توان انتظار داشت که در بخش‌های مختلف متن مقصد با مصادیق ترجمه آشکار یا پنهان مواجه شویم. ترجمه آشکار در این الگو یادآور همان استعاره آشنا است که فلان متن اصطلاحاً بوی ترجمه می‌دهد یعنی معیارهای سه‌گانه «مقبولیت»، «طبیعی بودن» و «خوانش پذیری»^۴ در آن محقق نگردیده است. در عوض، ترجمه پنهان ترجمه‌ای است که معیارهای فوق را برآورده سازد. هرگاه مترجم نیاز به کاربرد صافی فرهنگی را احساس نماید، می‌توان انتظار داشت که نتیجه کار او به‌طور نسبی به سمت ترجمه پنهان میل خواهد کرد اما اگر چنین نیازی را احساس نکند و عناصر فرهنگی مبدأ را به نظام مقصد منتقل نماید، نتیجه کار او را نمی‌توان الزاماً ترجمه آشکار قلمداد کرد. به سخن دیگر، تحلیل انتقادی ترجمه نیل به تعادل نقشی را الزاماً منوط به کاربرد صافی فرهنگی نمی‌داند؛ در این الگو، تعادل نقشی می‌تواند حسب مورد با یا بدون کاربرد صافی فرهنگی محقق گردد.

1. Individual textual function
2. Functional profiles
3. Communicative events/episodes
4. Acceptability/naturalness/readability

در الگوی تحلیل انتقادی ترجمه، معنای متنی زبان عمدتاً و بخصوص زمانی که زبان با اهداف زیبایی‌شناختی برای ارجاع به خود به‌کار می‌رود (مثلاً در شعر) یا زمانی که به‌منظور تأکید بر عنصری از عناصر زبانی، از راهبردهایی همچون مبتداسازی استفاده می‌شود، حائز اهمیت بوده و حتی ممکن است بیش از سایر بخش‌های معنایی زبان (یعنی معانی اندیشگانی و بینافردی) ایفای نقش نماید.

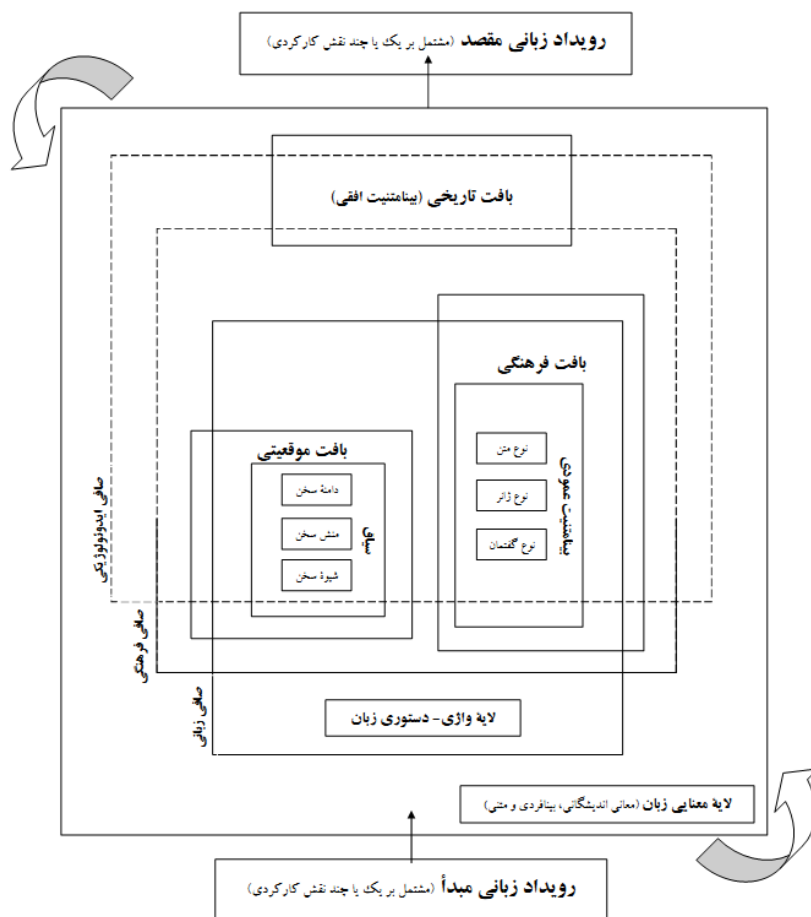
مؤلفه دیگری که در الگوی تحلیل انتقادی ترجمه مورد نظر بوده است، مؤلفه «نوع متن» است. در الگوی هاوُس نوع متن صرفاً مشتمل بر «ژانر» است (مثلاً رک به هاوُس، ۲۰۰۹، ص. ۳۵) از قبیل ژانر دستورالعمل آشپزی یا نامه اداری اما در الگوی تحلیل انتقادی ترجمه با الهام از مفهوم بینامتنیت و با تأسی به هتیم و میسون (۱۹۹۷، ص. ۱۸)، نوع محصول زبانی منحصر به مقوله گونه نیست، بلکه مشتمل بر سه مفهوم «نوع متن» (شامل جدلی، روایی، تشریحی و نظایر آن‌ها)، «نوع گفتمان» (گفتمان فمینیستی، دینی، فلسفی و امثالهم) و «نوع ژانر» خواهد بود. هر سه زیرمجموعه «نوع محصول زبانی» در الگوی اخیر به بینامتنیت عمودی (بعد اجتماعی‌متنی ارتباط بینامتنی) مربوط می‌شوند که به‌تعبیر فرکلاف ناظر بر «شیوه بیان» است (فرکلاف، ۱۹۸۹؛ همچنین رک به هتیم و ماندی، ۲۰۰۴، ص. ۸۶-۸۷). در عین حال، نوع دیگری از بینامتنیت نیز تحت عنوان بینامتنیت افقی (یعنی بعد اجتماعی‌تاریخی ارتباط بینامتنی) در الگوی تحلیل انتقادی ترجمه لحاظ گردیده است که در دیدگاه فرکلاف مشتمل بر ارجاع به متون دیگر یا نقل قول از آن‌هاست. نوع اخیر بینامتنیت که «تولید و تأویل معنا وابسته به آن است و بر سیاق سخن (یعنی ارتباط متن با بافت موقعیتی بلافصل) تأثیر می‌گذارد» (هتیم و میسون، ۱۹۹۷، ص. ۱۷)، بر نحوه عملکرد دو صافی فرهنگی و ایدئولوژیکی مؤثر واقع می‌شود.

مسئله مهم دیگری که در الگوی تحلیل انتقادی ترجمه مد نظر قرار گرفته، ملاحظه سه صافی مختلف در فرآیند ترجمه است. نخستین آن‌ها «صافی زبانی» است که ناظر بر جایگزینی واژه‌ها و عناصر دستوری زبان مبدأ با واژه‌ها و عناصر دستوری زبان مقصد است و در همه الگوهای تحلیل و نقد ترجمه به‌طور ضمنی مفروض است. منتقد یا تحلیل‌گر ترجمه برای تحلیل نحوه عملکرد صافی زبانی می‌تواند به اقتضای تخصص و سلیقه علمی خود از

رویکردهای تحلیلی مختلف (اعم از دستوره‌های سنتی و یا دستوره‌های زبان‌شناختی) استفاده نماید. سازوکار تحلیل عملکرد صافی زبانی در الگوی تحلیل انتقادی ترجمه مشتمل بر فهرست بازی از رهیافت‌های تحلیلی مختلف است.

یکی از موارد افتراق الگوی تحلیل انتقادی ترجمه با الگوی خانم هاوس نحوه عملکرد صافی فرهنگی است که در سطور بالا بدان اشاره شد. علاوه بر صافی‌های زبانی و فرهنگی، در «تحلیل انتقادی ترجمه» صافی دیگری نیز تحت عنوان «صافی ایدئولوژیکی» پیش‌بینی شده که ممکن است آگاهانه یا ناخودآگاه به کار گرفته شود. سازوکاری که در الگوی تحلیل انتقادی ترجمه عملکرد صافی ایدئولوژیکی را رقم می‌زند، الگوی «مربع ایدئولوژیکی»^۱ ون‌دایک (۱۹۹۸) می‌باشد که ناظر بر قطبی‌سازی ویژگی‌های «ما» در مقابل «آنها» است. در هر مرحله از فرآیند ترجمه، مترجم یا سایر عوامل دخیل در تولید متن مقصد با توجه به همسویی یا عدم‌همسویی با محتوای ایدئولوژیکی متن مبدأ در مورد عبور یا عدم عبور آن از صافی ایدئولوژیکی تصمیم‌گیری خواهند نمود. پیامد عبور (یا عدم عبور هدفمند) ترجمه از صافی ایدئولوژیکی شکل‌گیری مربع ایدئولوژیکی است که (۱) تأکید بر اعمال و ویژگی‌های مثبت «ما»، (۲) تأکید بر اعمال و ویژگی‌های منفی «آنها»، (۳) رفع تأکید از اعمال و ویژگی‌های منفی «ما» و (۴) «رفع تأکید از اعمال و ویژگی‌های مثبت «آنها» را در پی خواهد داشت. در عین حال، صافی ایدئولوژیکی می‌تواند به‌طور بالقوه فهرست بازی از سازوکارهای تحلیلی گوناگون را در بر بگیرد کما اینکه خان‌جان (۱۳۹۱) علاوه بر الگوی مربع ایدئولوژیکی به‌تناوب از الگوی «بازنمایی کارگزاران اجتماعی» ون‌لیوون (۲۰۰۸) نیز برای تبیین کنش‌های ایدئولوژیکی تولیدکنندگان متون مقصد استفاده نموده است. به‌طور کلی، اهمیت این صافی‌های سه‌گانه و عملکرد آنها در «تحلیل انتقادی ترجمه» در حدی است که الگوی یادشده بر مبنای مفهوم «صافی» تعریف جدیدی از ترجمه اراده نموده است. با عنایت به آنچه گفته شد، نمای کلی الگوی تحلیل انتقادی ترجمه به‌صورت طرح‌واره زیر (شکل ۱) نمایش داده شده است:

1. Ideological Square Model



شکل ۱. طرح‌واره پیشنهادی الگوی تحلیل انتقادی ترجمه (برگرفته از خان‌جان، ۱۳۹۱)

۵. تحلیل داده‌ها

پیش از ارائه مصادیقی از نحوه کاربرد صافی فرهنگی در ترجمه حاضر، لازم است خاطرنشان گردد که در الگوی «تحلیل انتقادی ترجمه»، در میان سه صافی «زبانی»، «فرهنگی» و «ایدئولوژیکی»، کاربرد صافی اول قطعی و کاربرد صافی‌های دوم و سوم اختیاری است؛ ضمن اینکه کاربرد صافی‌های فرهنگی و ایدئولوژیکی در نهایت خود از طریق کاربرد مجدد صافی زبانی تحقق می‌یابد. بدین ترتیب، در هر مرحله از کنش ترجمه، پس از کاربرد اولیه صافی زبانی، مترجم در مورد کاربرد یا عدم کاربرد دو صافی دیگر تصمیم خواهد گرفت. هرگاه مترجم نیاز به کاربرد صافی فرهنگی را احساس کند، می‌توان انتظار داشت که نتیجه کارش

به طور نسبی به سمت ترجمه مقبول، طبیعی و خوانش پذیر میل خواهد کرد؛ اما اگر مترجم نیازی به کاربرد صافی فرهنگی احساس نکند و عناصر فرهنگی مبدأ را به نظام مقصد منتقل نماید، نتیجه کار را نمی توان الزاماً ترجمه بی کیفیتی قلمداد کرد که از تعادل نقشی فاصله گرفته است. به سخن دیگر، ایجاد تعادل نقشی می تواند حسب مورد با یا بدون کاربرد صافی فرهنگی محقق گردد. فرض کنید که مترجم در حین ترجمه از زبان انگلیسی به تشبیه *as brave as lion* برخوردار کند. از آنجایی که در زبان و فرهنگ فارسی نیز شیر نماد شجاعت است، مترجم نیازی به کاربرد صافی فرهنگی نخواهد داشت و طبیعتاً ترجمه لفظ گرای تشبیه فوق به صورت «به شجاعت شیر» به ایجاد نقشی معادل منتهی خواهد شد. به عبارت دیگر، با آنکه در این مثال ویژگی های فرهنگی متن مبدأ به نظام مقصد منتقل شده است، نمی توان آن را ترجمه بی کیفیتی ارزیابی کرد چون به همان اندازه تشبیه مبدأ در زبان فارسی مقبول، خوانش پذیر و طبیعی است. اکنون فرض کنید که همان مترجم در ادامه ترجمه همان متن با ضرب المثل انگلیسی *there is no smoke without fire* مواجه گردد. چنانچه مترجم قادر به تشخیص ضرب المثل مبدأ نشود، طبعاً ترجمه لفظ گرای جمله انگلیسی فوق به صورتی همچون «بدون آتش دودی نیست» یا «اگر آتش نباشد، دود هم نخواهد بود» عدول از تعادل نقشی را در پی خواهد داشت و در آن صورت باید گفت که ترجمه لفظ گرای ضرب المثل انگلیسی فوق در فارسی مقبول و خوانش پذیر نیست و نمی توان آن را ترجمه با کیفیتی به شمار آورد. نیل به تعادل نقشی در مورد اخیر منوط به کاربرد صافی فرهنگی (از رهگذر یک تحلیل بینامتنی) و رسیدن به ضرب المثل معادل «تا نباشد چیزی که مردم نگویند چیزها» است.

بررسی رویداد به رویداد متون مبدأ و مقصد مبین آن بوده است که سحابی و لیر، مترجمان بچه های *قالیباخانه*، چهار راهبرد کلی را در ترجمه اصطلاحات داستان مد نظر قرار داده اند: (۱) رویکرد سلبی مشتمل بر «حذف» عبارت اصطلاحی، (۲) کاربرد صافی فرهنگی از طریق راهکار «معادل یابی»^۱، (۳) کاربرد صافی فرهنگی از طریق راهکار «معادل سازی»^۲ و (۴) انتقال لفظ گرای اصطلاح مبدأ به نظام مقصد.

1. Equivalent Finding

2. Equivalent Making

۵. ۱. رویکرد سلبی

در مواردی که مترجمین حاضر قادر به معادل‌یابی (گزینش معادل طبیعی از فهرست واژگان زبان مقصد^۱) و یا معادل‌سازی نبوده‌اند مکرراً از ترجمه اصطلاحات طفره رفته‌اند و با اتخاذ رویکردی سلبی، اقدام به «حذف» آن‌ها نموده‌اند. به‌عنوان مثال، به پاره‌کلامی توجه کنید که در آن، نویسنده ضمن ارائه توصیفی از کاراکتر «اوستا» که همراستا با نگرش راوی نسبت به آن شخصیت منفی است، صحنه‌ای را به تصویر می‌کشد که وی در نهایت بی‌رحمی شلاق را با سر و صورت اسدو آشنا می‌سازد:

(۱) «اوستا، دراز، دیلاق، سیاه و خشک بود. صورت پر چروک و چشم‌های ریز و قی‌کرده داشت و پشتش خم شده بود. یکهو جوشی شد، شمر جلو‌دارش نبود. شلاق را زد به شانه و گردن اسدو...» (مرادی کرمانی، ۱۳۹۰/۱۳۵۹، ص. ۹۳).

... Mr. Foreman who was strong, humorless, lanky, thin and black! His face was heavily wrinkled and his shoulders stooped. The inside corners of his beady eyes held discharged yellow mass. He would suddenly and unnecessarily blow up. He took the whip to Asadou and hit him on the shoulder and neck... (Moradi Kermani, 2000, p. 120).

اصطلاح «شمر جلو‌دار کسی نبودن/ نشدن» در فرهنگ فارسی کنایه از «سخت خودکامه و مستبدالرأی بودن و از احدی فرمان نبردن» است (شاملو، ۱۳۹۰، ص. ۱۱۰۴). در اینجا، مراد نویسنده از کاربرد این اصطلاح انعکاس شخصیت مطلق‌العنان کاراکتر اوستا است که در موقعیت مورد بررسی بخوبی نمایان است به‌گونه‌ای که وساطت هیچ‌یک از شخصیت‌های داستان در او اثر نمی‌گذارد و او با خودکامگی مطلق تنبیه پس‌ریچه را ادامه می‌دهد. در اینجا، اغماض از ترجمه این اصطلاح به‌شدت فرهنگ‌وابسته دیدگاه راوی را نسبت به شخصیت اوستا (یعنی متغیر «منش» گفتمان را در سیاق سخن) متأثر ساخته و معنای بینافردی متناظر با آن را در نظام معنایی زبان از میان برده است. اصطلاح مورد نظر تلمیحی تاریخی است به شخصیت «شمر» در فرهنگ شیعی که در زبان فارسی به‌عنوان مظهر سبوعیت، بی‌رحمی و

۱. شایان ذکر آنکه در زبان‌شناسی، اصطلاحات و سایر صورت‌های کلیشه‌ای را در کنار تکواژها و واژه‌ها در واژگان زبان فهرست می‌کنند (کاتامبا و استونهام، ۲۰۰۶: ۸۴).

شقاوت واژگانی^۱ شده است و با حذف آن در واقع، حلقه‌ای از زنجیره بینامتنی تداعی معانی از میان می‌رود. در اینجا، نقش کارکردی رویداد مورد بررسی (ارائه تصویری خشن، بی‌رحم و خودرأی از کاراکتر اوستا که احساسات خواننده را بر می‌انگیزد) تحت الشعاع قرار گرفته و عدول نسبی از تعادل نقشی را در پی داشته است. با حذف عناصری از این قبیل که به شدت فرهنگ‌ویژه هستند، در واقع داستان می‌تواند در هر جامعه دیگری نیز اتفاق افتاده باشد و حال آنکه *بچه‌های قالیباخانه* به هر صورت نوعی واقعه‌نگاری تاریخی در بافت فرهنگی خاص جوامع روستایی ایران نیز هست ولو با اندکی بزرگ‌نمایی خلاقانه^۲.

در موارد معدودی، البته، حذف اصطلاح به دلیل وجود عناصری با کارکرد مشابه در بافت زبانی بلافصل، اثر شدیدی بر نقش متنی رویداد ارتباطی و بر میزان تناسب ترجمه با ویژگی‌های بافتی مقصد باقی نگذاشته و قابل اغماض بوده است. به‌عنوان نمونه، در موقعیت دیگری که به مراسم «رخت‌بُرون» خجیجه مربوط می‌شود، مادر زن اسدو غُرزان و متلک‌گویان می‌گویند:

(۲) والله خجالت داره. آدم اینقدر بی‌خیال؟ آدم اینقدر مُل پشم‌الدین! ور نمی‌خیزه بره دنبال یه کاری، کاسبی. همین جوری می‌گیره یه کُنجی می‌شینه. فکر نمی‌کنه، چشم ور هم بزنه، سر و کله بچش پیدا می‌شیه. هزار جور خرج و مخارج داره. اون که چیزیش کم نمی‌شه، دختر من بدبختیش گل کرده که می‌با بسوزه و بسازه (مرادی کرمانی، ۱۳۵۹/۱۳۹۰، ص. ۱۱۶).

“Really somone should be proud of being fancy free!” she said with a double edge. “A person being so frivolous doesn’t go after a job or some sort of trade. You just go and sit in the corner, not giving a damn. Your baby’s arraival is only just around the corner! You don’t think that after the delivery there will be a thousand sorts of expense. Nothing will happen to you. It’s my daughter who will have to face all the suffering and misfortune” (Moradi Kermani, 2000: 151).

1. Lexicalized

۲. نویسنده خود در مقدمه کتاب گزارش داده است که برای نگارش داستان به مناطق روستایی دورافتاده استان کرمان سفر کرده و ضمن مصاحبه با بسیاری از کارگران کودک و بزرگسال کارگاه‌های قالیبافی از نزدیک با درد دل‌ها و خاطرات پرنج و عذابشان آشنا شده است.

در اینجا، اصطلاح «بدبختی کسی گل کردن» نقشی کم‌وبیش هم‌راستا با نقش اصطلاح مابعد یعنی «ساختن و سوختن» دارد و کاربرد آن از زبان کاراکترِ مادرزن صرفاً نمک قضیه را در بافت موقعیتی بیشتر کرده است. با آنکه این اصطلاح بازتاب نگرش و قضاوت گوینده است و بر مؤلفه «منش» در سیاق سخن و متناظر با آن، بر مؤلفه «بینافردي» معنا تأثیر می‌گذارد، وجود اصطلاحی با مؤلفه‌های مشابه، خلأ آن را تا حدودی جبران نموده و از تخطی معنی‌دار از رابطه تعادل نقشی جلوگیری کرده است.

علاوه بر نمونه‌های فوق، مترجمان حاضر در موارد متعدد دیگری نیز (مجموعاً ۳۰ مورد) با اصطلاحات متن مبدأ برخورد سلبی داشته و از ترجمه آن‌ها صرف نظر نموده‌اند؛ اصطلاحاتی همچون «دل کسی آشوب شدن»، «درد دل کسی باز شدن»، «مثل توپ در جایی پیچیدن»، «به پای برداشتن» (به معنای «رقصیدن»)، «اللو چکوندن» (کنایه از «گریه بی جا کردن»)، «پای خود را توی یه کفش کردن»، «کار و بار کسی خوب بودن» و «خدا را خوش نیامدن».

۲.۵. معادل‌یابی فرهنگی

در برخی موارد، مترجمان اثر ضمن شناسایی عناصر فرهنگ - ویژه، آن‌ها را از صافی فرهنگی زبان انگلیسی عبور داده‌اند. این کار بعضاً از طریق «معادل‌یابی» در نظام مقصد یعنی جستجوی معادل‌های طبیعی موجود در گنجینه اصطلاحات زبان انگلیسی صورت گرفته است. منظور از تعادل طبیعی یافتن معادل‌های دوسویه‌ای^۱ است که در ترجمه معکوس از یک زبان به زبانی دیگر گزینه دیگری را برای مترجم باقی نمی‌گذارد. مثلاً، عبارت April lie در فرهنگ انگلیسی به‌طور طبیعی با عبارت «دروغ روز سیزده» در فرهنگ و زبان فارسی معادل یا هم‌ارز بوده و عکس این رابطه نیز الزاماً صادق است. به‌سختی دیگر، منظور از معادل طبیعی (یا «معادل فرهنگی») معادلی است که به‌لحاظ فرهنگی در جامعه مقصد پذیرفته شده و در گنجینه واژگانی زبان مقصد فهرست گردیده است.

در داده (۳)، در اوایل داستان، نویسنده شرح گرسنگی کارگران کم سن و سال قالیبافخانه را توصیف می‌کند. یکی از این کارگران پسرک کوچکی است بنام رضو. وی که از اثر

گرسنگی‌های همیشگی مبتلا به بیماری جوع گردیده است، در موقعیت مورد نظر مخفیانه به طویله می‌رود تا شاید بتواند چیزی برای خوردن پیدا کند. در همین حال است که ناگهان صدای اوستا را می‌شنود:

(۳) «پس پس رفت، پشتش را به دیوار طویله تکیه داد. کنج طویله، تو تاریکی قایم شد. موش شد. صدای اوستا را که داشت با حسینو حرف می‌زد، شنید.» (مرادی کرمانی، ۱۳۹۰/۱۳۵۹، ص. ۸۴).

He retreated and ended with his back pressed to the rear wall of the stable. He hid himself in the darkness. **He was as quiet as a mouse.** He could hear the foremen's voice as he talked to Hoesseinou (Moradi Kermani, 2000, p. 109).

در زبان و فرهنگ فارسی، «موش شدن» اصولاً کنایه از ترسیدن و حقیر شدن است اما عامه مردم در معنای «از ترس خاموش ماندن و دم برنیاوردن» نیز از آن استفاده می‌کنند. لیر و سبحانی، مترجمان داستان، دقیقاً به معنای اخیر توجه داشته‌اند و ضمن عبور اصطلاح مبدأ از صافی فرهنگی نظام مقصد تشبیه معروف as quiet as a mouse را که در فرهنگ انگلیسی در بافت موقعیتی مشابه به کار می‌رود، به دست داده‌اند. راهکار مورد استفاده آن‌ها در واقع معادل‌یابی است که مشتمل بر پیدا کردن «معادل طبیعی» اصطلاح مبدأ در فرهنگ مقصد می‌باشد. در این مورد بخصوص، در برابر «اصطلاح» مبدأ از یک «تشبیه» در نظام مقصد استفاده شده است. «موش شدن» در بافت موقعیتی مبدأ در تلفیق با الفاظ دیگری همچون «پس پس رفتن» و «قایم شدن» مجموعاً در انتقال نقش کارکردی «از سر ترس مخفی شدن و خاموش ماندن» سهیم گردیده است و به نظر می‌رسد تشبیه انگلیسی فوق نیز در ایجاد نقشی مشابه در رویداد مقصد سهیم گردیده است و لذا می‌توان گفت که هر دو رویداد مبدأ و مقصد در داده (۳) نیل به تعادل نقشی را میسر ساخته‌اند؛ نه تنها نوع موضوع و ماهیت عمل اجتماعی مورد نظر (دامنه گفتمان در سیاق سخن و معنای اندیشگانی متناظر آن) بلکه احساس هول و هراس ناشی از اختلاف قدرت اوستا و رضو (متغیر منش در سیاق سخن و معنای بینافردی متناظر آن) در رویداد مقصد به صورتی مشابه به خواننده منتقل گردیده‌اند.

در موقعیت دیگری، اسدو و همسر باردارش در حال درد و دل کردن و همفکری با یکدیگرند تا راهی برای برون‌رفت از وضعیت اقتصادی بغرنجی که در آن گرفتار آمده‌اند، پیدا کنند:

۴) اسدو دست گذاشت رو شکم خجیجه، بچه زیر دستش می‌جنید، گریه‌اش گرفت. اگر زیر لحاف تاریک نبود، خجیجه می‌توانست اشک‌های اسدو را که گُر و گُر می‌ریخت ببیند.

ور خاطر اینم که شده خودمه ور آب و آتش می‌زنم... هی بچه، خود تو بچه دارم حرف می‌زنم، یه خرده تکون بخور ببینم... ای بابا، اگر تو پیشونی دوشتی بابات من نبودم (مرادی کرمانی، ۱۳۹۰/۱۳۵۹، ص. ۱۰۶).

Asadou put his hand back on Khajijeh's stomach. The baby squirmed under his hand. He cried! Had it not have been for the blanket over them Khajijeh would have seen the flood of tears!

"For the sake of our child I **must swallow my pride** ... hey my baby, I'm talking to you, just move a little let me know ... If you were **to be fortunate** you would not have had a father like me!" (Moradi Kermani, 2000, p. 136).

در پاره کلام فوق، اصطلاح «خود را ور آب و آتش زدن» به صورت اصطلاح to swallow one's pride در متن مقصد معادل‌گزینی شده است. این انتخاب البته چندان دقیق نیست. اصطلاح اخیر معادل طبیعی اصطلاح فارسی «غرور خود را زیر پا گذاشتن» است. مترجمان می‌توانستند با دقت بیشتری در عبور اصطلاح مبدأ از صافی فرهنگی نظام مقصد مثلاً با توسل به راهکار معادل‌سازی، نوعی معادل توصیفی دقیق‌تر همچون trying everything possible (to achieve a goal) به دست دهند. در عین حال، با مراجعه به بافت زبانی ماقبل در کلیت رویداد، مشاهده می‌کنیم که نویسنده از زبان اسدو نقل می‌کند که وی به هر کس و ناکسی رو انداخته و دو بار این و آن را پیش کرده تا وساطت او را پیش اوستا بکنند و حتی خود مستقیماً برای منت‌کشی پا پیش گذاشته است و این همه، به‌طور ضمنی، به معنای «غرور خود را زیر پا گذاشتن» است. به عبارت دیگر، با آنکه انتخاب مترجمان داستان از تعادل صوری در سطح خرد فاصله گرفته است، اما این انتخاب در سطح کلان رویداد جاری در بافت موقعیتی از معیار

تعادل نقشی چندان فاصله نمی‌گیرد. موضوع رویداد (دامنه گفتمان) تغییری اساسی نکرده است؛ منش سیاق نیز متناسب با نوع رابطه بین مشارکین گفتمان (اسدو و خجیجه) و در تناسب با موضوع گفتگو («به هر دری زدن» اسدو برای برگشتن به سر کار) بوده است و در نهایت، اصطلاح به کار رفته در متن مقصد با شیوه گفتمان (گفتگوی خودمانی و محاوره‌ای دو کاراکتر) همخوانی دارد. بدین ترتیب، مؤلفه‌های سه‌گانه معنی و تعادل نقشی به‌طور نسبی محقق گردیده‌اند و می‌توان انتخاب‌های مترجمان اثر را به اقتضای بافت زبانی بلافصل، بافت موقعیتی و بافت فرهنگی انتخاب‌های کم‌وبیش موفق‌تری تلقی کرد.

علاوه بر نمونه‌های فوق، مترجمان داستان در موارد متعدد دیگری نیز (مجموعاً ۸۵ مورد) از راهکار معادل‌یابی (انتخاب معادل‌های طبیعی در نظام مقصد) استفاده کرده‌اند که می‌توان از جمله به کاربرد اصطلاح to be fed up with somebody در مقابل اصطلاح «از دست [کسی] دل پر خون داشتن»، اصطلاح climb off one's high horse در برابر اصطلاح «از خر شیطان پیاده شدن» و ضرب‌المثل whatever I touch turns to ashes در برابر اصطلاح «دست کسی نمک نداشتن» نام برد.

۳.۵. معادل‌سازی توصیفی

علاوه بر معادل‌یابی فرهنگی، مترجمان داستان از راهکار بدیل «معادل‌سازی» نیز به‌کرات بهره‌جسته‌اند که به‌موجب آن، جنبه‌های معنایی و کاربردشناختی اصطلاح مبدأ با نوعی «معادل توصیفی» جایگزین می‌گردد. مثلاً در داده شماره ۴، در مقابل اصطلاح فارسی «پیشونی دوشتن» از معادل توصیفی آن (to be fortunate) در نظام مقصد استفاده شده است. این انتخاب البته متضمن کاربرد صافی فرهنگی بوده است اما الزاماً به معنای آن نیست که به ایجاد معادل نقشی کامل منتهی گردیده باشد. به‌سخن دیگر، با آنکه این معادل توصیفی در سطح معنای اندیشگانی (و مؤلفه متناظر آن در سیاق سخن، یعنی دامنه گفتمان) با اصطلاح مبدأ همخوانی دارد، در سطح معنای بینافردی (یعنی در سطح منش گفتمان)، خاستگاه اجتماعی منبعث از بافت روستایی داستان تحت‌الشعاع قرار گرفته است. اصطلاح «پیشونی دوشتن» معمولاً توسط فارسی‌زبانان روستایی کم‌درآمدی به کار گرفته می‌شود که عادت به گله‌گذاری و شکوه از زمانه دارند؛ از این رو، مبین قشر اجتماعی بخصوصی است که در معادل توصیفی فوق‌الذکر این

تعلق طبقاتی خنثی گردیده است. از سوی دیگر، اصطلاح یادشده، چنانکه از املاي آن بر می آید، متعلق به گفتگوی محاوره‌ای مشارکین رویداد است در حالی که معادل توصیفی آن متعلق به گونه معیار فارسی است و از این رو، مؤلفه شیوه گفتمان و معنای متنی متناظر با آن نیز خنثی گردیده است و این همه، به طور نسبی تعادل نقشی را اندکی تحت الشعاع قرار داده و در تناسب با بافت موقعیتی مبدأ و بافت فرهنگی مقصد نیست.

به نمونه دیگری از کاربرد راهکار معادل‌سازی توجه بفرمایید. گفتیم که پس از اخراج اسدو توسط اوستا، وی چندین بار برای عذرخواهی نزد او می‌رود اما اوستا هر بار اسدو را بیرون می‌اندازد. یک بار خجیجه، همسر اسدو، به همراه مادرش نزد اوستا می‌روند که این بار هم کار به دعوا و کتک‌کاری میان او و همسر اوستا می‌کشد. نویسنده می‌نویسد:

۵) «خجیجه نمی‌خواست اسدو بفهمد که او و مادرش رفته‌اند پیش اوستا به التماس. ولی خراش‌های روی گونه و گردن پته‌اش را روی آب انداخت» (مرادی کرمانی، ۱۳۹۰/۱۳۵۹، ص. ۱۲۳).

Khajijeh didn't want Asadou to know that they had been to Mr. Foreman to plead. The scratches on her cheek and neck **made the attack obvious** (Moradi Kermani, 2000, p. 158).

«پته کسی را روی آب انداختن» در زبان و فرهنگ فارسی کنایه از «خود یا دیگری را به عمد یا از روی اشتباه لو دادن» است (شاملو، ۱۳۹۰ الف، ص. ۲۱۱). در این پاره‌کلام، مترجمان قادر به معادل‌یابی اصطلاح مبدأ در زبان و فرهنگ انگلیسی نشده‌اند و برای عبور صافی فرهنگی ناگزیر از «معادل‌سازی» بوده‌اند به این معنا که بار مفهومی و کاربردشناختی اصطلاح مبدأ را در قالب معادل توصیفی *make something obvious* به زبان انگلیسی منتقل نموده‌اند. در واقع، با مراجعه به بافت زبانی ماقبل مشخص می‌شود چیزی که لو رفته **حمله زن اوستا** به خجیجه بوده است. مترجمان مستقیماً بافت زبانی را به گونه‌ای که معادل توصیفی پیشنهادی آن‌ها را تکمیل نماید، بازسازی کرده‌اند و این عملاً مصداق «بافت‌آفرینی مجدد» است که در الگوی تحلیل انتقادی ترجمه مفروض است. با اندکی مسامحه کاربردشناختی، می‌توان معادل

توصیفی پیشنهادی را «معادلِ نقشی کمینه»^۱ یا به قول اقتصاددان‌ها، «گزینهٔ بهینهٔ دوم»^۲ تلقی کرد که در شرایط فقدان «معادل طبیعی» یا عدم دستیابی مترجم به آن، چاره‌ای جز توسل به چنین معادل‌سازی‌هایی نخواهد بود.

مترجمان حاضر مکرراً از راهکار معادل‌سازی استفاده کرده‌اند که می‌توان ترجمهٔ اصطلاح «دست از جان شستن» به صورت *the peril be nothing for someone*، «جگر کسی سوختن» به صورت *to feel as though one is on fire*، «دل کسی قرص بودن» به صورت *one should not have bad thought*، «دنده به دنده شدن» به صورت *turning over and over tossing and turning* و «خود را سر به نیست کردن» به صورت *to finish the damned life* را به‌عنوان نمونه‌هایی از مصادیق این راهکار ترجمانی معرفی نمود. به‌طور کلی، در ۱۳۸ مورد (یعنی در بیش از ۴۹٪ از موارد)، مترجمان اثر ناگزیر از ساختن معادل‌های توصیفی شده‌اند که به از دست رفتن زبان اصطلاحی بسیار غنی اثر و ختنی شدن معنای بینافردی و و معنای متنی (آنجایی که با اصطلاحات رایج در گویش محلی روبرویم که در املائی جملات منعکس گردیده) انجامیده است.

۵. ۴. انتقال

آخرین راهکار مورد استفادهٔ مترجمان داستان «انتقال»^۳ بوده است که در این مقاله عبارت است از ترجمهٔ لفظ‌گرای اصطلاح مبدأ در متن مقصد. این راهکار کمتر از سه راهکار دیگر به کار گرفته شده و احتمالاً در مواردی موضوعیت یافته است که ترجمهٔ لفظ‌گرا به ایجاد نقشی کم‌وبیش مشابه می‌انجامیده است. به‌عنوان مثال، به موقعیتی توجه کنید که در آن، مادر خجیجه عُمر می‌زند و خطاب به دختر و دامادش، بیعاری و بیکاری اسدو را به باد انتقاد می‌گیرد:

(۶) مرد می‌با خودش غیرت داشته باشه. خب این کار نشد یه کار دیگه. خیال می‌کنی غیر از قالبی‌دیگه تو دنیا شغل نیست؟ همین قدر که من و پدرت پشت کار رفتیم برا هفت پشتمون بسه... اینا همه حرفه، خیالش راحت. حالا خودت بگو

1. Minimal functional equivalent
2. Second optimal choice
3. Transference

من بدبخت پیرزال، شل و کور و پا شکسته، می با خرج مخارج بکنم؟ (مرادی کرمانی، ۱۳۹۰/۱۳۵۹، ص. ۱۱۷).

“A man must be strong enough to take care of himself no matter! This job fails, so take another job! You think that other than carpet weaving there is no other job in the world? In just the same way that your father and I went after this job **should be enough for our next seven generations!** ... All of this is only talk! His problem is that his conscience is comfortable! Now you tell me, in my deformed and weak condition, should I be the one to provide the bread for your lives?” (Moradi Kermani, 2000, p. 152).

در این پاره کلام، اصطلاح «برا هفت پشت کسی بس بودن» مبین نوعی «غلو» (توأم با کنایه) است و می توان احتمال داد که این کارکرد غلوآمیز از طریق ترجمه لفظ گرا به خواننده متن مقصد نیز انتقال یافته است ولو با از دست رفتن بار کنایی اصطلاح. در رویداد مبدأ، مادر خجیجه با کاربرد اصطلاح مورد نظر به خود کنایه و نهیب می زند (و در همان حال، به خجیجه و اسدو هشدار می دهد) که از کار قالی بافی به جایی نخواهند رسید؛ پس بهتر است اسدو به دنبال کار دیگری باشد. در واقع، می توان احتمال داد که این کنش های گفتاری ضمنی («به خود کنایه زدن» و «به دیگری هشدار دادن») و معانی بینافرادی برخاسته از آن ها در رویداد مقصد از میان رفته باشند اما معنای اصلی (معنای اندیشگانی) اصطلاح یعنی «کفایت کردن» احتمالاً منتقل شده است و این انتقال متأثر از بافت زبانی ماقبل است که در آن از پدر و مادر خجیجه (نسل ماقبل) سخن رفته است و اینکه قالی بافی تنها کار توی دنیا نیست و لزومی ندارد نسل های بعد هم در این آتش بسوزند. نکته شایان ذکر در اینجا آن است که قابلیت پیش بینی معنای عبارات های اصطلاحی بر روی یک پیوستار نسبی متغیر است. در یک سوی این پیوستار، اصطلاحاتی قرار دارند که میزان تیرگی معنایی^۱ آن ها در حد نهایی آن است مثل «سبیل کسی را چرب کردن» و در مقابل، در آن سوی پیوستار اصطلاحاتی قرار می گیرند که میزان تیرگی معنایی آن ها چندان زیاد نیست مثل همین اصطلاح «برای هفت جد کسی کافی بودن». در هر صورت، در نمونه شماره (۶)، بخش بینافرادی معنا (و مؤلفه متناظر آن یعنی منش گفتمان) تحت الشعاع قرار گرفته اند؛ به همین دلیل، می توان پیش بینی کرد که تعادل نقشی در ترجمه

رویداد در سطح کاربردشناختی محقق نگردیده است. به نظر می‌رسد اغلب مواردی که از طریق راهکار «انتقال از طریق ترجمه لفظ‌گرا» ترجمه شده‌اند در گروهی قرار می‌گیرند که تیرگی معنایی چندانی ندارند. برگردان «سر و کله بچه پیدا شدن» به صورت *the head of the child* «نون گدایی خوردن» به صورت *to eat bread from begging*، «غلط کردن» *is to be revealed* به صورت *to be a big mistake* و «جلوی دوست و دشمن ذلیل شدن» به صورت *to be shown up in front of one's friends and enemies* نمونه‌های دیگری از اتخاذ این راهکارند.

۶. بحث و نتیجه‌گیری

مروری بر عملکرد لیر و سحابی در ترجمه اصطلاحات داستان «رضو، اسدو، خجیجه» مبین آن است که از میان چهار راهکار «معادل‌سازی (توصیفی)»، «معادل‌یابی (فرهنگی)»، «رویکرد سلبی» (حذف) و «انتقال»، مترجمان داستان بیشتر به راهکار معادل‌سازی توسل جسته‌اند؛ از مجموع ۲۸۰ مورد کاربرد اصطلاحات در متن مبدأ، شاهد ۱۳۸ مورد (۴۹/۲۹٪) کاربرد راهکار «معادل‌سازی» بوده‌ایم؛ در حالی که راهکار «معادل‌یابی» در ۸۵ مورد (۳۰/۳۶٪)، «حذف اصطلاح» در ۳۰ مورد (۱۰/۷۱٪) و «انتقال (از طریق ترجمه لفظ‌گرا)» در ۲۷ مورد (۹/۶۴٪) به‌کار رفته‌اند. این یافته، در وهله نخست، هم‌راستا با نتایج پژوهش‌های بیکر (۱۹۹۲)، پیرنجم‌الدین (۲۰۱۱) و علوی و زینالی (۱۳۹۳) است و در عین حال، مؤید استدلالی است که پیش‌تر در تفسیر آرای آنتونی پیم (۲۰۱۴) در باب تعادل ارائه گردیده است (خان‌جان، ۱۳۹۳، ص. ۱۱۸-۱۱۹). خان‌جان ضمن صحنه‌گذاران بر دیدگاه پیم که تعادل را به دو دسته «تعادل طبیعی (یا دوسویه)» و «تعادل یک‌سویه»^۱ تقسیم می‌کند، کار مترجم را در برگردان عناصر دارای معادل طبیعی، «معادل‌یابی» و در نیل به تعادل «یک‌سویه»^۲، «معادل‌سازی» قلمداد می‌کند. همچنین اگر نشاننداری را با موضوع بسامد وقوع مرتبط بدانیم، یافته فوق مؤید دیگر ادعای مطرح شده در مقاله اخیرالذکر نیز خواهد بود (خان‌جان، ۱۳۹۳، ص. ۱۲۲) که با وام‌گیری از ادبیات زبان‌شناسی تعادل یک‌سویه را نوع بی‌نشان (معمول) تعادل تلقی می‌کند و تعادل طبیعی

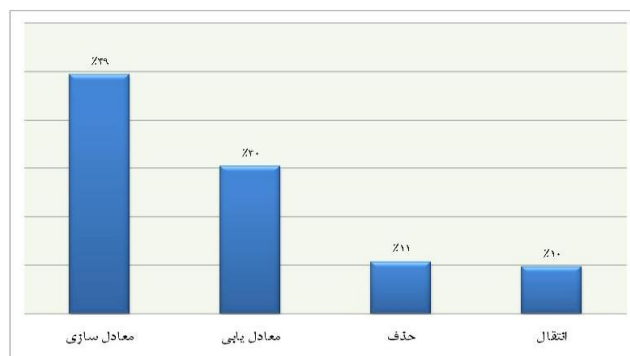
1. Natural (directional) equivalence vs. bidirectional equivalence

۲. از نظر پیم، چنانچه «الف» در ترجمه به زبان دیگر «ب» را به‌دست دهد اما ترجمه معکوس «ب» به زبان مبدأ الزاماً به «الف» منتهی نگردد، با تعادل یک‌سویه سر و کار می‌یابیم (پیم، ۲۰۱۴، ص. ۲۴).

را نوع نشان‌دار (و نامعمول) آن به شمار می‌آورد. از سوی دیگر، مقایسه دو متن مبدأ و مقصد مورد بررسی نشان می‌دهد که متن مقصد به شکل قابل توجهی طولانی‌تر از متن مبدأ است (۶۰ در مقابل ۴۹ صفحه). این نکته مؤید یکی از همگانی‌های ترجمه است مبنی بر اینکه «ترجمه به‌طور عام گرایش به اطناب دارد» (پیم، ۲۰۱۴، ص. ۷۵). شاید بتوان گفت که یکی از دلایل این وضعیت در ترجمه مورد بررسی، فزونی بسامد وقوع راهکار معادل‌سازی است که با توصیف محتوای معنایی و کاربردشناختی اصطلاح مبدأ در متن مقصد سر و کار می‌یابد و در مقایسه با کاربرد عبارت‌های اصطلاحی که ناظر بر ایجاز و گزیده‌گویی هستند، به اطناب می‌انجامد. بدین ترتیب، می‌توان پیش‌بینی کرد که کاربرد صافی فرهنگی، به‌طور عام، و معادل‌یابی فرهنگی عبارت‌های اصطلاحی، به‌طور خاص، به ایجاز و اختصار در متن یاری می‌رساند.

جدول ۱. میزان کاربرد راهکارهای ترجمه‌ای چهارگانه در برگردان اصطلاحات

ردیف	نوع راهبرد	بسامد	درصد
۱	معادل‌سازی	۱۳۸	۴۹/۲۹
۲	معادل‌یابی	۸۵	۳۰/۳۶
۳	حذف	۳۰	۱۰/۷۱
۴	انتقال	۲۷	۹/۶۴



نمودار ۱. میزان کاربرد راهبردهای ترجمه‌ای چهارگانه در برگردان اصطلاحات

نکته قابل توجهی که شاید بتوان در توجیه وجود موارد قابل توجه حذف اصطلاح مبدأ از متن مقصد مطرح ساخت آن است که اصطلاحات بسته به ماهیت مفهومی سازه‌های تشکیل‌دهنده آن‌ها در دامنه‌ای نسبی از «کاملاً فرهنگ‌ویژه» تا «کاملاً جهان‌شمول» متغیرند.

بدیهی است برگردان اصطلاحات فرهنگ‌ویژه‌ای همچون «شمر جلودار (کسی) نبودن» به دلیل فقدان رابطه بینامتنی با مفهوم «شمر» و معانی متداعی با آن برای فرهنگ‌های غیراسلامی چالش‌برانگیزتر از اصطلاحات مربوط به افعال و کنش‌های انسانی همچون «بالا آوردن» یا «سینه صاف کردن» است که به اقتضای جنبه همگانی آن‌ها در همه زبان‌ها واژگانی شده‌اند و عموماً امکان معادل‌یابی فرهنگی آن‌ها وجود دارد. بدین ترتیب، اگر این تحلیل را با موضوع نسبی بودن میزان تیرگی معنایی عبارت‌های اصطلاحی تلفیق کنیم، می‌توان به این نتیجه‌گیری کلی رسید که اصطلاحات فرهنگ‌ویژه‌تر تیرگی معنایی بیشتری دارند و از این رو، امکان معادل‌یابی فرهنگی آن‌ها کمتر است و در مقابل، اصطلاحاتی که به امور یا کنش‌های جهان‌شمول ارجاع می‌دهند، تیرگی معنایی کمتری داشته و امکان معادل‌یابی در برگردان آن‌ها بیشتر خواهد بود.

مترجمان داستان عموماً در مواجهه با اصطلاحات به شدت فرهنگ‌ویژه ناگزیر از اتخاذ رویکرد سلبی بوده‌اند اما بعضاً تلاش داشته‌اند این کاستی را به نوعی جبران نمایند. به عنوان نمونه، با عنایت به اینکه شیوه‌های مصرف مواد مخدر (مثلاً تریاک) در جوامع و فرهنگ‌های مختلف متفاوت است، لذا اصطلاح «بست زدن» که اشاره به ابزار خاصی بنام وافور دارد و احتمالاً برای خواننده انگلیسی زبان امروزی نامأنوس است از متن مقصد حذف گردیده و در عوض مترجمان با افزودن اصطلاح *pull yourself together* (به معنی «خودت را جمع و جور کن») در همان حال و هوا و متناسب با بافت زبانی بلافصل، آن خلأ واژگانی را جبران نموده‌اند (بلافاصله در جمله بعد صحبت از محل ابزار مصرف تریاک به میان می‌آید و خواننده مقصد متوجه می‌شود که منظور کاراکتر اوستا از «خودت را جمع و جور کن» همان به اصطلاح «بست‌زدن» در فرهنگ روستایی مورد نظر بوده است). در عین حال، نمی‌توان از نظر دور داشت که حذف عناصری از این دست، رنگ و لعاب فرهنگ بومی و روستایی متن مبدأ را تا حدودی از میان برده است.

به طور کلی، به نظر می‌رسد نتیجه کار مترجمان داستان «رضو، اسدو، خجیجه» دست کم در رابطه با ترجمه اصطلاحات با توفیقی نسبی همراه بوده و عموماً نیل به «گزینه بهینه دوم» را محقق ساخته است. نمونه‌هایی را که در متن مقاله تحلیل گردیدند و عمدتاً مبین دستیابی نسبی

به تعادل نقشی بودند، می‌توان مصداق مشت نمونه خروار تلقی کرد. این واقعیت که کتاب *بچه‌های قالیباخانه* با اتکای به همین ترجمه انگلیسی جایزه جهانی هانس کریستین آندرسون را برای نویسنده به ارمغان آورده است، خود مبین واکنش مثبت مخاطب و داوران سخت‌گیر آن جشنواره سطح بالا و رابطه مناسبی است که آن‌ها با ترجمه انگلیسی داستان برقرار کرده‌اند. با این حال، شاید ارزیابی میزان موفقیت و سطح کیفی ترجمه صرفاً به استناد عملکرد مترجمان در برگردان اصطلاحات کمی شتابزده باشد و بدیهی است انجام تحقیقات مکمل در زمینه نحوه ترجمه سایر عناصر فرهنگ وابسته امکان پاسخ دقیق‌تری را در این زمینه مهیا خواهد ساخت.

کتابنامه

- اطهاری نیک‌عزم، م. و بلوکات، م. (۱۳۹۲). تحلیل و بررسی ترجمه نشانه‌های فرهنگی در داستان *مهمان مامان* اثر هوشنگ مرادی کرمانی. *فصلنامه مطالعات زبان و ترجمه*، ۴۶(۱)، ۱۳۳-۱۴۹.
- خان‌جان، ع. (۱۳۹۱). *ایدئولوژی در ترجمه متون خبری: رویکرد تحلیل انتقادی گفتمان*. (رساله دکتری زبان‌شناسی همگانی). دانشگاه اصفهان، اصفهان.
- خان‌جان، ع. (۱۳۹۲). پیشنهاد الگویی برای تحلیل انتقادی ترجمه. *فصلنامه مطالعات زبان و ترجمه*، ۴۴(۲)، ۹۳-۱۲۷.
- خان‌جان، ع. (۱۳۹۳). نقدی بر کتاب *کندوکاو در نظریه‌های ترجمه*. *فصلنامه مترجم*، ۲۳(۵۴)، ۱۱۷-۱۲۳.
- شاملو، ا. (۱۳۹۰الف). *کتاب کوچک*. ج ۱. تهران: مازیار.
- شاملو، احمد. (۱۳۹۰ب). *کتاب کوچک*. ج ۱۱. تهران: مازیار.
- صفوی، ک. (۱۳۸۴). *فرهنگ توصیفی معنی‌شناسی*. تهران: فرهنگ معاصر.
- علوی، ف.، و زینالی، س. (۱۳۹۳). بررسی چگونگی تقابل فرهنگ‌ها در ترجمه گفتار تعارف‌آمیز با تأکید بر ترجمه فرانسوی داستان *مهمان مامان* اثر هوشنگ مرادی کرمانی. *فصلنامه زبان‌پژوهی*، ۶(۱۱)، ۱۳۵-۱۶۲.
- مرادی کرمانی، هوشنگ. (۱۳۹۰/۱۳۵۹). *بچه‌های قالیباخانه*. چاپ دهم / تهران: معین.
- Baker, Mona. (1992). *In other words: A course book on translation*. London & New York: Routledge.

- Eshragh, Bahar. (2014). "Translation of culturally-specific items in Hooshang Moradi's *The Palm*", *Bookbird: A Journal of International Children's Literature*. 52(4): 23-29.
- Fairclough, Norman. (1989b). *Language and Power*. London and Harlow: Longman.
- Halliday, M.A.K. & McIntosh, Angus & Strevense, Peter. (1964). *the Linguistic Sciences and Language Teaching*. London: Longman.
- Halliday, M.A.K. (1978). *Language as Social Semiotic; the Social Interpretation of Language and Meaning*, London: Edward Arnold.
- Halliday, M.A.K. (1985). *An Introduction to Functional Grammar*. New York: Edward Arnold.
- Halliday, M.A.K. (1994). *An Introduction to Functional Grammar*. 2nd ed. New York: Edward Arnold.
- Halliday, M.A.K. (2004). *An Introduction to Functional Grammar*. 3rd ed., revised by Christian M.I.M. Matthiessen, London and New York: Arnold.
- Hatim, Basil & Mason, Ian. (1997). *the Translator as Communicator*. London and New York: Routledge.
- House, Juliane. (1997). *Translation Quality Assessment: A Model Revisited*. Tübingen: Niemeyer.
- House, Juliane. (2009). *Translation*. Oxford and New York: Oxford University Press.
- Katamba, Francis & Stonham, John. (2006). *Morphology*. 2nd ed., New York: Palgrave Macmillan.
- Marco, Josep. (2000). "Register analysis in literary translation: a functional approach". *Babel*, 46 (1): 1-19.
- Moradi Kermani, Hooshang. (2000). *Carpet Weaving Factpry Children*. Translated into English by Chris Lear & Soheila Sahabi. Tehran: Moin Publishers.
- Munday, Jeremy. (2008). *Introducing Translation Studies: Theories and Applications*. 2nd ed/London and New York: Routledge.
- Newmark, Peter. (1988). *A Textbook of Translation*. New York: Prentice Hall.
- Pirnajmuddin, Hossein & Ramezani, Zahra. (2011). "Idioms in translation of children's literature: *The Big Clay Jar* by Moradi Kermani. *Theory and Practice in Language Studies*. 1(12):1861-1864.
- Pym, Anthony. (2014). *Exploring Translation Theories*. 2nd ed./ London & New York: Routledge.
- Van Dijk, Teun. (1982). "Episodes as units of discourse analysis". in D. Tannen (ed.). 177-195, *Analyzing Discourse: Text and Talk*, Washington D.C.: Groggetwon U.P.
- Van Dijk, Teun. (1998). "Opinions and ideologies in the press". in Allen Bell and Peter Garrett (eds.), 1-63, *Approaches to Media Discourse*. Oxford: Blackwell.

- Van Leeuwen, Theo. (2008). "Representing social actors". in Theo van Leeuwen. 23-74, *Discourse and Practice: New Tools for Critical Discourse Analysis*. Oxford & New York: Oxford University Press.
- Venuti, Lawrence. (1995). *The Translator's Invisibility: a History of Translation*. London: Routledge.